

دارند تا و را عظیم حرمت نمایند و بول و براز از اینها شراب و ضماد اجنبی بر نهند  
 در جایی که مسلمانان کاو کشته اند همین را از طبقات جهنم دانند و از آن راه  
 نگذرند و هیچ فرقه طعام فرقه دیگر را نخورد حتی زن و مرد اگر از دو طایفه باشند  
 هر که ام علیّه بجهت خود طنجی نمایند و طریقه چنن و خوردن این است که بعد از  
 غسل بجایی که طعام می پردازد همان هیات لنگ بسته در آید و مقداری آن  
 زمین را مندی کشد و بسرگین گاو باقدری کل ندود نماید و اسباب طنج را  
 در آن منزل درآرد و طعام را پردازد و در همانجا بروی زمین و ظرفی یا بر برگ  
 درختی آن طعام را پردازد و بخورد اگر کسی از فرقه دیگر اعم از فرق بنود باشد  
 یا مسلمانان یا دیگری در آن منزل در آمد آن طعام از کار رفت و اگر  
 شد و بعد از خوردن اگر چیزی باقی ماند در آب بیزد یا بکلاغ دهد و هر ذی روحی  
 روزی دو بار میباید بجهت خود و طعام پردازد که طنج دیگری را خوردن حرام است  
 مگر اینکه آن طعام را بر همین بخته باشد همه کس از آن خورد و کسی اجتناب نکند  
 و بر همه حلال است چه بر همین را در این فرقه همان مذہب است که سادات را  
 در عرب و باین سبب رسم کار رایان و اعظم بر ائمه بسیاری در مطنج است  
 که همه کس از طعام ایشان تواند خورد و رایان را نیز شرط است که در همان  
 منزل که طعام بخته شده است بعد از غسل لنگ بسته بر کرسی طلا و نقره نشینند

و چیز خوردند در خوراک و در اکثری از عادات بد وضع و کثیف اند و احدی  
 ازین فرقه گوشت هیچ حیوانی را از چرنده و پرند و خوردند بعضی ماهی و تخم مرغ  
 خوردند و دیگران بر آنها طعن زنند و غالب خوراک چلو است پختی یکی از خوب  
 شل نخود و ماش و عدس و نان گندم کمتر خوردند و در خوردن بقولات اکتفا  
 کنند و مرغوب ترین اطعمه است و بعضی از اعظم نامتدین بیماری را بهانه  
 سازند و به متبع مسلمانان طعام خوردند و از هیچ چیز احتیاط نکنند و بعد از خواب  
 شب غسل کردن را واجب و بعد از خواب روز مستحب دانند و در بنگاله سبب  
 کثرت خلاق از ابتدای صبح کاذب تا چاشت در رود خانه عجیب از دهانی  
 زنان و مردان مخلوط بیکدیگر غسل کنند و عبادت نمایند و در بعضی اماکن مانند  
 مورد و لاج زوی آب سیاه کرده و دروغن چای بسته شود چه بعد از خواب  
 اول روغن بیدن مالند و در آب در آیند و رسد کار اعظم و رؤسا اعم  
 از مسلمانان و فرنگیان همین فرق بنود کار پردازند و بدون ایشان  
 کارها با انجام نرسند و در اکثری از سرکارات با استقلال میباشد و در  
 او ان از انگلیس گورنر و فرمان فرما بود و کارن والس لاؤ بروزن کار  
 خطابی است جلیل القدر مانند خانی یا سیکر کی که از اعظم سرداران است  
 پیشگاه سلاطین مرحمت شود و دلار و معظم را چهار صد سال است که این خطاب

احوال لار و کارن  
 والس

خطاب در خاندان او نسلآ بعد نسل مست از کلکتہ تا حوالہ شاہ جهان  
 آباد و از ان طرف تا دہلی و بمبئی و بندر سورت و باقی ممالک ہند در فرمان  
 او بودند صاحب جاہ خطیر و مرتبہ عالی و با سئو گین و وقار و در عدل و داد  
 و حیدر روزگار و شجاع و فرزانه و بطرز مملکت داری یگانہ بود و باین جلالت  
 قدر و علم مرتبہ کوچک دل و بازیر دستان برافت و نرمی سلوک می نمود  
 چندی در بند وستان بفرمان فرمائی کام روا و باز با کلستان روانہ  
 گردید و از پادشاہ در ازای سیکو خدایتہا احترام یافته بدرجہ بلند سر بلندی  
 و بہ نیابت پادشاہ در ایرلند منتخوب و سرانفرازی یافت و در مرتبہ در شمار  
 شاہزادگان منسلک گردید مجلاً لارڈ و معظم در آغاز و احترام اخوی سابق  
 اندک را بقصی الغایہ کوشید و مطالب اورا بخوی کہ از سد کار نواب نظام  
 علیخان بہادر خواستہ بودند مقرون با بجاہ گردانید و مقضی المرام رخصت  
 الصراف داد انوالا جناب کہ غرم رحیل نمود من تکلیف کرد کہ بہمراہی او  
 تاجید را باد یا شتم و اگر چندی در این مملکت توقف ننماید در خدمت سر بریم  
 و مراجعہم در راہ جہازات و افتتاح موسم بود کہ باز بوطن مالوف عود  
 ننمایم و در جوار اجداد اطہار بقیہ عمر را گذرانم چہ مزاجرات این کشور بطبع بود  
 نمی شدند و از مرحوم اخوی سید محمد شفیع نیز مکتوبی رسیدہ بود کہ من تورا

اجازت رفتن دادم و پیشان شدم طریقه اخوت مقتضی آنست که زیاده -  
 دران دیار نمائی و خود را بمن رسائی آن نیز محرکی قوی بود از تکلیف ایشان  
 سر باز زده انکار نمودم پس فرمود بر گاه چنین است چندی دیگر بانتظار  
 موسم در اینجا خوابی بود و کیلی از جانب نواب اصف جاه بهادر در سر کار انکیلیه  
 بجهت مصالح ملکی ضرور است بر قدر که تو در اینجا هستی این امر را قبول و با انجام  
 کاریهای سرکاری مساعی جمیده میندول داشته بعد از آن هر وقت که بر رفتن  
 عزم خیزم نمائی مخاری من نیاز مندانه عرض کردم که اگر مطلب از نهضت -  
 در خدمت بصوب دکن و تفویض این کار و ماندن در این دیار و سحت <sup>معشیت</sup>  
 و حصول جاه دنیوی است. و غیر از این چه خواهد بود بیت الله الحمد که از دولت  
 پائنده فقره نیست چشم طعم بر غیر شاه و وزیر. صح ششم صدقم خبره اتی است  
 بنار به شام بر کف جو بلالم لب تانی است بطیر. باشد از چشم و دل افتاده  
 من در خوشاب به چون صدف هست که ای کف من ابرم بطیر. عذر مرا  
 پذیرا دارند یاد این کشور نیامده انکارند سخن در گرفت و همچنان نظر با شفاق  
 برادرانه اصرار نمود روزی مرا با خود نزد گورنر برده سفارشش فرمود و گفت که  
 این برادر من و از جانب سرکار بندگان عالی در این سه کار بیکالت  
 حاضر است بعد از رسیدن من بدکن سند و کالت از حضور بنام او خواهد

خواهد رسید و چنان شد و خود بصوب مقصود مرحله پیاگرده اول غلطی که در  
 این دیار سرزد شد که دست و پایسته بیدام افتادم قبول این کار بود چه قطع  
 نظر از رکاکت چاکری و مذلت تابع داری که شایان خاکسار نبود و هیچکس از  
 اجداد کرام و آبای عظام در خدمت سلاطین با اعتشام پادرمه بام دیوانی  
 نگذاشته بودند و مدام اکابر و اعیان اعظم و ارکان باستشفاع و رتزو پادشاهان  
 و از روی نیاز جبهه باستان ایشان سوده اند در مصالح امور مردمان نافع  
 شناس که حسن و قبح ایشا محسوس شان نگردد کوشیدن منافی طبع غیور و غرور  
 بیخ ذمی شعور نیست و مرا احوال این کشور و مردم این بوم و برکماهی اطلاع نبود  
 و بعد از چندی که معلوم گردید بیدام افتاده بودم و چاره نمی نمود از رفتاری که  
 داشتم باز ماندم و بصد هزار گونه رنج گرفتار شدم بیت بغلط زد دست و ادم  
 سر زلف یار خود را بد که نیاز نموده بودم دل بیقرار خود را به بهر حال با صنطار  
 با جمعی از اکابر فرنگیان آشنائی آموختم و بهر سید اکثری را از حکما سے  
 عالیقدر و عقلای دنیا دار یافتم لار و سابق الذکر ما با من مودتی عظیم بدید  
 آمد و دیگران نیز الفت گرفتند و هر یک در دلجویی و نوازش از خود بقصور  
 راضی نمیشدند من همچنان بیگانه و دل برکنده بودم که در این بین خبر وفات  
 مرحوم انخوی از بصره رسید آن غمی که در رفتن بود نماند و از آنجا نیز دل

سرد و متفرگردید و همین نحو استم که در حجره تنها نیشتم و در بر روی جمیع  
 مردم بندم و زیاده از همه وفات ان بر او رینکو کار باعث توقف در این  
 دیار شد سید عالیجناب سید محمد مهدی نیز روانه مرشد آباد و من - بکیس -  
 و تنه بگلگت ماندم اخوی شیخ محمد علی با بنجام امور دینو سے می پرداخت  
 و من گاهی بمطالع و گاهی بنوشتن خطوط ضروری و برخی از اوقات  
 بید و باز دید انگلیسیه و بیشتر اوقات بفیض خدمت خان عظیم الشان  
 افضل حسین خان و ذالره با او مشغول بودم وی از اعظم دار السلطنه  
 و ولادت با سعادتش در آن شهر مشهور اتفاق افتاد او نیز نحو است بامر  
 و کالت از جانب نواب اصف الدوله بخی خان که فرمان فرمای کل صوبه  
 او و لکن بود بسرکار انگلیسیه قیام داشت از اعظم فضلا سے نامدار و -  
 مراد حکمای روزگار و در جمیع فنون علمی فاضلی بی نظیر و علامه نخر بود  
 در حکمات و الهیات افلاطون عصر و ارسطوی دبیری نمود چند می در شا  
 جهان آباد از خدمت علمای عصر و در بنارس از انفا س فیلسو اعظم و انام الهم  
 شیخ اجل شیخ محمد علی عزم استفادہ علوم نموده بدرجه علیا و مرتبه علمیه  
 رسیده در حسن تقریر و بیان افادات رشک چه چہ بلبل هزارستان در  
 بهاران و حسرت افزای قهقه کبک دری در کو بهاران شگفته طبعی و چون خنده

احوال افضل حسین خان

خنده سحر کاهی نور اکین و جامع علوم ادلین و آخرین و در تشیع عالی و نور  
 ولای ائمه الهما رسلوات امید علم از سپاهی اولامع وحدت ذهن و سیرعت  
 انتقالش بشابیه سیف قاطع و محارم اخلاق پسندیده ظاهر و باطن بر جامع  
 و در تمامی این کشور نور فضیلت او ساطع بود بجا حجت روانی مردمان بی نیاز  
 و نزد و انانیان فرنگ و مردمان با فرنگ چون روح روان با کرام و انوار  
 مرصده می پیود و حق این است که مراتب فضایل و مناقب و اسماقی <sup>عظمت</sup>  
 عمری و یک ینستان قلم باید تا شده از اوصاف ادراکار و زبان عربی و فارسی  
 و انگریزی و رومی که زبان علمی فرق فرنگ و هر کس از فرنگیان را تا به  
 کتابی منظور باشد آن زبان تصنیف میکند و آنرا لاتی بر گویند مانند  
 زبان عربی نسبت بعلمای عجم زبان رومی را نیز در فرنگ همان نزولت است  
 و یونانی را اینکو گفتی و خواندی و نوشتی و باین سبب بسیاری از کتب حکم  
 فرنگ را بر عربی ترجمه نموده است و خود نیز تالیفات دارد از جمله از ماثر  
 قضایل دست شرحی بر مخروطات ایلو نیوسن و در ساله مد و در جبریه  
 یکی مثل بر حل جبری و یکی متضمن حل جبری و هندسی و شرحی بر مخروطات  
 و یونانی و مخروطات سن و در طی مباحثات و مطالعه آنقدر حواشی و <sup>تعلیقات</sup>  
 بر کتب حدیث و فقه فریقین و حکمت اسلامی و سایر علوم نگاشته است <sup>که مصداق</sup>

آنها غیر و کمتر فاضلی را میسر شده است سزا است که همد و همدیان با ستمها  
 او دوم از فضل و دانش زتند و بوجود او افتخار که نزد دیگر هر قدر فلک بگرد و چو  
 او دیگری را بر صفت ظهور نیار و دشمنه از طور معاش و طرز سلوک او اینست که یک  
 پاس از روز بر آمده از خواب برخاستی جمعی از تلامذه که ریاضی خوان بودند  
 می آمدند و استفاده می نمودند تا نزدیک بظهر ایشان که رفته بودند بید و باز  
 انگلیس و اجرای کارهای که باو تعلق داشت سپرداخت و مردم رفت و او  
 می نمودند و گاه گاهی خود تیر بیرون می رفت تا عصر که جمعی دیگر از تلامذه که فقه  
 امامیه مشغول بودند استفاده میکردند و نماز ظهر را ادا می نمود و نگاه قدر  
 طعام می خورد و بعد از برداشتن سفره چند کس که فقه حنفی میخوانند حاضر می شدند  
 و استفاده میکردند شام که شده بود نماز عشاء را ادا می کردند و تنها که  
 کتب چیزی دیگر نزدیک او نبود بمطالعه و خوض در مسائل دقیقه نظری  
 میشد تا طلوع صبح صادق نماز صبح را کردی و بجواب گاه رفتی دور کس خواننده  
 خوش او از نو کرد داشت ایشان آمده با سه تا چهار تار بر اشکری و زمره  
 مشغول میشدند تا بجواب میرفت یکپاس خوابیدی و بیدار شدی و بعد از آن  
 یک مرتبه طعام دیگر چیزی بدین نمیکذاشت و شبها مژه بر هم نمی نهاد و اطبا  
 ازین همه خوض در مسائل و کثرت مطالعه منع و زجر نمی نمودند و فائده نداشت



یگانگیش با من بجدی بود که ما فوق آن منصوب نیست و تا امروز بانام میرش  
 کسی را با خود ندیده ام از روز ورود بکلکتہ کہ ہمسایگی ایشان سکونت اتفاق  
 افتاد تا روزی کہ برآمد روز بروز دوسری دریافت او در افزایش بود روزی کہ  
 بہمت و داعیہ متشنس رفتہ بودم حالتی عجیب اورا دست داد کہ قالبی بی روح  
 مشاہدہ میگشت و مرانیہ کالبدیجان معلوم میشد و بچکہ ام را از شدت  
 بکا زبان بکشودن تعارفات جاری نگردید و بہمان حالت از ہم جدا شدیم  
 انقدر تعارف دان برسوم ادبیت آشنا بود کہ بیان آن از حوصلہ  
 تحریر بیرون است مگر میفرمود کہ مراد این اوقات از زندگی و وجود خود  
 علائقہ لبہ چیز مانده است مطالعہ کتب علمی و ہم صحبتی فلانی و زمرہ مردان  
 خوش او از درجو ایتہا تامل اختیار و کفرزند تجمل حسین خان از او بوجوہ کلمہ  
 آن ضعیفہ در گذشت دیگر روی زنی را ندید تا وفات نمود و آنکلیتہ مقتضای  
 قدر شناسی کہ دارند باغوازا و اکرام او عظیم میگوشتید ہر روزہ روزیاب  
 یا او نزد من قدم رنجہ میداشت یا من بخدمت او میشتافتم و آن مقدار اطالہ  
 جلوسن بعمل می آمد کہ خدمتہ مترجمینند در سفر و حضر با او شبہا بر فرد روز با  
 شب گزیدہ ام بجز سماع امری دیگر کہ منافی شرع باشد از او ندیدہ ام و الحق  
 تا بغیض صحبت او بودم منافرات او صنایع این کشور چند آن معلوم نمی شدند

اگر چه در حدیثش کتابی بخصوص نخوانده ام لیکن نمبره استاد مشفق و در  
 هر جمله آن مقدار مطالب علمی و مسائل غامضه حکمی و نقلی از او استفاده کرده ام  
 که حق ابادی و شکر نعم و بزیان طلاق بیان و قلم کسور اللسان ادا نکرد و  
 و چون با مرد کالت از جانب مثل اصف الدوله ریش بیانندی مامور بود  
 اسباب تحمل و دور باش با علی در وجه میگوئی داشت اما بطوری که پشوه دنیا دارا  
 خاصه احاطه بند و ستانست بر خود نه نسبتی و با ادانی سلوک برابری نمودی  
 بعد و فضل نیز افتخار نکردی و با بابت رتبه ترین طلبه بفرستی و شکفته طبعی بود  
 چند سال قبل ازین اصف الدوله او را بیکه طلب فرمود و بیابیت خود را  
 بتکلیف و اصرار باود داد با اینکه مدام کاره آن کار بود هیچ ننموده بتقدیم  
 رسانیده مگر میفرمود که از بیابیت انقدر تنگ آمده ام که میخواهم سر بصحرای بگذرم  
 مرا با بیابیت چه مدخل و در میان چه مناسبت کسی که تمام عمر را بصحبت علماء  
 و فضلا و کتب دانشمندان بمطالعه و خوض در علوم بسر برده باشد با این مردم  
 عوام که در این دولت را جمعیت دارند چگونه تواند گذرایند در آن زمان  
 نیز حجاب و دربان و عمله گاه نمیداشت هر کس میخواست با او میرسد و باین  
 سبب پیوسته در بارگاه او از ارباب حوائج را آمد و شد و شوا بر بود و ناچار  
 بمزاجات آن کار صبری نمود تا اینکه اصف الدوله جام تلخ مرگ از دست ساقی

ساقی اجل نوشید و زمان دولت او سپری گردید و نوبت ریاست عاریت  
 برادر او نواب سعادت علیخان رسید ازان کار استعفا داد و هر قدر نواب کور  
 لجاج و ابرام نمود مقبول نیفتاد باز بکلکتہ برگشته در خانه خود و گوشتہ منزل -  
 خوش بکنجی نشست و در بر روی مردم بیگانه و ارباب دنیا که هجوم می آوردند  
 بہست و بمطالعہ کتب و افادہ میکند را ایند تا در ابتدای ۱۲۱۴ ھ بیماری فالج و  
 مایحولیا عارض او گردید اطبای ہر فرقہ معالجه عینودند و ہمگی متفق اللفظ بودند  
 کہ اکثرت مطالعہ و وقت در مسائل حکمی باین مرض بتلاشہ و چون در کلکتہ  
 از معالجه فائدہ مرتب نگشت بعقصد تبدیل آب و ہوارہ کرای سمت لکھنؤ گردید  
 از بنارس گذستہ و نارسیدہ بکھنؤ در سید سہم شوال ۱۲۱۵ ھ بلا اسعہ انتقال -  
 نمود حشرہ اللہ مع اولیایہ الاطہار داغ جالوز این مصیبت عظمیٰ و الم عم اندوز  
 این دایہ کبری از دل زائل شدنی نیست افسوس و صد ہزار دریغ مع  
 حیف دانامردن افسوس نادان زبیتن بہ کہین برادرش سلام اللہ خان  
 نیز دانشمندی بیدیل و فاضلی عدیم السہیم است در حجر تربیت آن بزرگوار  
 نشود نمایانہ و از او استفادہ علوم نموده است و زبان انگریزی را نیز نیکو  
 داند اورا نیز با من محبتی خاص و مودتی باختصاص است و از معاشران خاص  
 سن بود اللهم احفظہ و حرثہ و دیگر در ان شہر وارد شد میر محمد حسین اصفہانی  
 الاصل

که نام او بتقریب تاریخ مرحوم اخوی سید محمد شفیع گذشت و والدشش مردم  
 اصقهان و تولد او یهندوستان دست داد زبهن قومی و مدرکی عالی داشت  
 و در اکثری از فنون علمی خاصه عقلیات سرآمد اقران بود در اطوار و رفتار و  
 گفتار با عجب زمان و در مجلس ارائی و معرکه سازی و افسانه پردازی بیرون  
 از حوصله بیان و در سخن سرانی و سخن شناسی نیز مقدم بر اکثری از همگان  
 بنمود بجز و معرو و بیشتری از فرنگ سیاحت نموده در اصطلاح علمی و فن جدول  
 و شیتة نمودن بعوام نظیرنداشت دیوانی بقدر بجز اربیت و زیاده دارد خود را  
 در میدان سخنوری از کهنه سواران میدانست از شدت امراض جیثه زمین گیر  
 و قدرت بر حرکت نداشت بر محفه و کرسی او را بدوش او میان بجای میبردند  
 قلم سولت رقم در چهره کشائی احوالش اینقدر باز نیامد که چون تربیت او اصل  
 فیض گستر تا در سیده بود از بوالهوسی و خودرالی سخنان واهی مستعلا نه گفته  
 و قدم در هیچ مذہب و ملت استوار نداشتی گاهی خود را شیعی و گاهی حکیم -  
 و گاهی بسکلم محسوب داشتی و از هیچ فرقه بشمار نیامدی بفساد عقائد مشهور  
 و هو شتمندان از و نفور داشتند آری کسی که بطول بر شرعیات غرأ و احکام آن  
 قانع نباشند طبعش گذارد که تعلید ارباب تحقیق نماید و نه خود تواند که بوسه  
 حقیقت شود سرگردان و پریشان در آن میانه ماند مذنب بین بین

بین ذلک الی هو لآء و لا الی هو لآء از خود سخنان بیپوده  
 تراشد و در تیهضالت راه خذلان پوید مدتی در کنگره بود از اینجا روانه کهنه  
 و در بنارس عرشش بسرا آمد و در همان جا مدفون شد بجا و من الله و من یتق  
 اشعار روان دارد اگر فیض معاشرت طلای دین پرور باور رسیده بود یکی از  
 سابقان مضار فضل و دانش میشد و در سخن سرای نیز بجای میرسد و نمیند  
 در آن شهر بود میرزا ابوطالب خان بن حاجی بیگن قن بتریزه اصفهانی  
 و الداد و عهد ناد در شاه بهند افتاده در کهنه ماند و از و همین تکفیر زندگور  
 بوجود آمد و سخن رسا و قطری عالی بوسی بزرگ شمس و پسندیده اقبال است  
 از بد و شیور و چیر تربیت احاطم و هو شندان تر لبا تیه تربیت باقه سخن سرای  
 و سخن سخن تحقیقی تمام دارد مورخ بی نظیر و نکته دانسته بی مانند است قصوی  
 که در سخن سرای دارد و بفهم سخنان بچگونه نزدیک آن کرده حافظه قوی بسیاری  
 با زبان شیرین و مشکلی قدما می شعر با یون خاقانی و الویری و امثال ذلک از بد  
 و سرگشت فکرت دقیق مواضع مشکور حاصل نموده است تذکره الشعراء دارد  
 که مقدار فهم و سلیقه اش از آن هویداست در صحبت و گرمی مجلس بی مانند است  
 در سرکار اصف الدوله با استعداد ذالی ترقی نموده در سلک امرای عظام  
 منسلک گردید و داده تقویض نیابت خود را با داشت اشخاصی که در پایه کنگره

بودند در شکست کار او کوشیدند تا او را از آن اراده بازداشتند و او را  
 بتدریج مضمحل ساختند و از نظر او انداختند آن بلند همت بمفاد آن ارضی  
 ثابسه فتنهاجر و آن بگلکته آند ه اقامت نمود پس از چندی بعزم سیاحت  
 عالم بانگلستان رفت و در اینجا از بادشاه دیبجاه و از امر او اعظم عزت و  
 واحترام یافت اکنون در اینجا روزگاری بعزت دارد و مکتوبی از او از فرنگ  
 رسیده و درود انگلستان و سلوک بادشاه و اعظم را با خود نگاشته بود باین  
 نگانه و دوستی بهمال و بیشتر اوقات را در گلکته بامن بسر میرود و صحبت  
 روان پرور خویش مخطوطه سیداشت در مردی و مرواگنی و شجاعت و اخلاق  
 پسندیده بحال و در استقلال مزاج و استغنا قد و امثال است هر چه  
 فلک بر وفق مرام نگرید او بدلت و سکنتش تن در نداد و کردن بقلا ده سنت  
 و احسان امثال و اقربان نهاد و با احدی از دنیا داران فروتنی نکرد از روز  
 مفارقت پیوسته در یاد دل اخلاص منزل اخلاق آن نیکو بنیاد را  
 فراموش نمیکند رزقا الله فی اشرف الاماکن لغار دیگر در آن شهر بود مولانا سید  
 محمد الدین الشهبیر مولوی مدین مدرس مدرسه که در آن شهر سابق بر این کوی  
 هشتن که قبل از کار دکارتن و الس بگورنری قیام داشت بجهت طلبه مسلمانان  
 بنیاد نهاده است بود کورنر موصوف مردی دانشمند حکیم مشرب بود و با هر فرقه

مولوی مدین دگورنر  
 هشتن

بر فرقه امیرش می نمود و بجز ذواتی و سخاوت فطری نبضتی با باقی و اقران خود  
 نداشت حکایات عجیب از سخاوت او بر آینه و افواه است مدرسه مذکوره را  
 دو طبقه در نهایت وسعت و فصاحت بنا نهاد و از هر جا مردمان با استعداد را  
 طلب داشته در آنجا سکونت و بجهت هر یک وظیفه لایق قرار داد و بعد از اوان  
 نظم و نسقی که در مدرسه بود مختل و مولانا نیز مغز و دل گردید حالاً مولوی محی الدین  
 که مردم یکی از قصبات بنگاله است بتدریس در آن مدرسه مشغول است  
 او و تلامذه مردمانی عظیم الشور بودند غایت تحصیل علم در این مملکت منحصراًست  
 بدو سه کتابی از نحو و صرف و یکی دو تا از کتب فقه حنفی بعد از دیدن آن کتاب مهم  
 از اینکه اینها بفهمد یا بفهمد او را فایز تحصیل گویند و فاضل بی سپهر شمارند  
 و مولانا فاضل بی مانند و عالمی باد سگاد بود و بسی سیکو خصال و مشوا صانع  
 و پسندیده افعال می نمود ببطریق سنت و جماعت نماز روز و سایر واجبات  
 را بعمل می آورد از بعضی ثقات شنیدم که بعضی افعال که خاصه امامیه است  
 نیز از او سر میزد و از معاشرین من بود در آن شهر او را گذاشته ام و نیز در آن  
 شهر بود مولانا نجم الدین یلیخان که در سرکار کمپنی بمنصب جلیل القدر قضات  
 کل که نبره صدر الصدور است مشغول بود وی از قصبات لکهنو و فاضل  
 تحریر و وسعت خلق او بحال و به ارفاوی و محاکمات و غزل و نصب قضاة

مولانا نجم الدین یلیخان  
 تاج القضاة

فایده رجات در ظاهر بر این صاحب بحال است مگر نزد من آمد و رفت  
 نمودی و بقیض صحبت خویش خورند و استی و از فضیلتی فرنگ و دانشندان  
 تفرقه افتد در آن شهر بود که احصای صحیح اینها غیر و بر آن فایده مترتب  
 نیست از آنجمله فاضل عظیم الشان و حکیم با نام و نشان و لیم جو نشین بود که  
 احسن القصات و در حدیث اعم و اگر قصه دیگر و فتوی محاکمات باطن  
 داشت قصیده لایه بجزین را شرحی بفارسی نوشته بود نزد من فرستاد  
 چنانکه در آن کم و زیاد می باشد باز گویم مرابط نوشته بود در عربی و فارسی  
 فرید و در علوم حکمی و حدیثی نمود و دیگر و در حدیثی که در حدیث است و مؤخر  
 و از دیگران مقدم می نشست زبان فارسی را نیکو گفتی که از لجه بود و قریب  
 فرق دشوار بود کتب نفیسه بیلدی ابتکاری و عربی در لغت و تاریخ و اشعار  
 و غیره ملک در کتاب خانه خود داشت بعد از فوت او برادرش ابنت چلیز  
 بر را بن نمود و خوب جمعی کرده بود چون چند جلد کلام الله و صحیفه کامله  
 در آنها بود و از غیرت مذیب گریبان گیرنده به قیمت کذا فی تمامی رایحه سرکار  
 اخوی میر عالم بیاید از آن خریدیم و بدکن فرستادیم و از جمله آن کتب بود  
 تورات و انجیل و زبور عربی با شرحی که بعضی اسامی در بعضی مینول نوشته  
 بودند آنها را فروخت من از او بخریدم و مطالبه کردم و شد روح آنها



توراة و انجیل و سوره یوسف

و شرح اینها و مذاهب مختلفه بود و نصاری پی برودم و مواضع مشکله را از مرحوم خان  
سوال میکردم و توراته مشتمل است بر ابواب و فصول بسیاری از قصص  
و احکام و اوامر و نواهی و سیاسات و حدود و مشابیهت بسیاری بکلام الله  
دارد الا اینکه هر یک از این امور مذکوره ابواب و فصول جداگانه دارند و بهم  
مخلوطینند و در قصص نیز اختلاف است در اکثری از مواضع مخالف قرآن  
مجید است انفریث عالم و خلفت ابوالبشر آدم را بهنجی که در کتاب الله نازل  
شده بیان ینماید واجبات و مستحبات و موکدات و محرمات و مکروهات را  
فصول علیده است و در انجیل بجز قصص و آیهنم ذکر عیسی چیزه دیگرنیت  
است خود را در احکام و اوامر و نواهی به تبعیت توراته وصیت می کند  
و از احکام ده کلمه در کل انجیل مندرج است که اینها را وصایای عشر فامند از  
قبیل لاتزن و لاتشرق و لاتکذب و اعبدم ربکم و ربکم  
والدیك و دیگر چیزی بجز حکایات عیسی از ولادت تا وفات و رفع او  
بسموات در آن نیست و هر یک از حواریون از بطوری نقل کرده اند و از  
سبب فرق مختلفه پدید آمده است و از حواریون متی را در اقوال از نیمه  
بقره تر دانند و آنچه مشهور است روایت است و زبور دعا است بجا را  
غریب اگر چه زبان زده علماء است که صحیفه سجاویه را زبور آل محمد گویند و بان

نسبت دهند و مشابه کنند لیکن تا شخص نه بید تمیز را نتواند طبیعت میان  
 ماه من تا ماه گردون و تفاوت از زمین تا آسمان است و دیگر ستر  
 بارلو که در ریاضی و هندسه و طب سیسی آتی بود و چون او معدودی در انگلستان  
 بهر سند و خان سابق الا لقب حکیات فرنگ را از او استفاده نموده  
 بود همه را با من مودتی خاص بود بعضی در گذشته و برخی بفرنگ رفتند  
 و جمعی تازه آمدند که اگر وقت مساعدت نماید بطریق اجمال ذکر اینها نیز خواهد  
 آمد پس از چندی که در آن شهر بودم غم رفتن مرشد اباد و دیدار عمزاده عالیجناب  
 سابق الا لقب از گریبان خاطر سر برزده خود با اخوی شیخ محمد علی روانه  
 شدیم در ساعت سعد بکشتی در ادم و جمعی هم سفر بودند بر سر ام پور و حجره  
 و هوکلی که از مصافقات کلکت و بر سر راه بودند و در کرم سیرام پور واقعه  
 در دو فرسنگی کلکت از پیشگاه سلاطین سلف بجاعت و میزک فرنگ  
 مرحمت شده است و در آن خانه بکته تجارت دارند و الحال تمام آن حصه  
 در زمان ایشان است دزد خانه و گریگاه متعلقه و تبه کاران هر فرقه است  
 گویان یا مسلمانان یا سواد بر کس از هر جا بال مردم تغلب کند در اینجا  
 پناه برد و اینجا عین از و چیزه بر شوت گیرند و حمایت کنند و رسم فرنگ  
 که هر گاه کسی بملک دیگر رفت مادام که در اینجا است با و چیزی نگویند و مجمع

متر بارلو

رفتن مرشد اباد

سیرام پور

متغلبه در دان همه جا است و انگلیس با وجود قدرت بعلت ما تقدم ساکت -  
 می باشد و چون لگائی وسیع و نسبت بکلکته خوش آب و هوا است اثری از  
 اعظم انگلیس و دولتندان ارامنه جلفائی سکنه کلکته مانند خواجه سرکیس  
 که کنیش زاده و از نجای جلفای اصفهان و داخل در سلک اعظم تجار  
 کلکته و انامان و صاحب سرمایه بی پایان و از روز ورود بکلکته او و پسرش  
 خواجه او امن که الحال مختار کار اوست بامن دوسته بکمال دارند در اینجا  
 رود خانه عمارات عالی بکلف ساخته اند که هنگام بیماری و آخر موسم که  
 در کلکته هوای نسبت بسایر اوقات بدتر است در اینجا روند و چندی بعیش -  
 بگذرانند و چهره در پنجره کلکته و نسبت بسیرام پوره اماکن دیگر بخوش آب  
 و هوای شتهار دارد و محل سکونت <sup>بمذنب یا بر وزن سوره</sup> بی از قزلباشیه فرسوده روزگار است  
 که عمارات عالی داران ساخته و عمری بمذلت و خواریه و عیبه نصاری ساخته  
 از پست فطرتی بهر حال خوشوقت و انتقال بجای دیگر با وجود استعداد از  
 گریبان خاطرشان سرزد نمیشود و در راه نجوی که گذشت جا بجای قری و دیهانت  
 آباد متصل بیکدیگر و فور نعم الهی بدرجه کمال و هر دو کناره تا به قدر که چشم کار  
 میکند از زراعت شلتوک سبزه زار بود در هشت روز طی آن مسافت نمودن  
 بان شهر در آمد و بخدمت آن عالیجناب رسیدم عاطفت نمود و بدو لجنوی من

باقصی الغایه کوشید و مرشد اباد قبل از استیلای فرنگ مقرر ریاست - پ-  
 فرماندهان بنگاله دوران زمان شهری وسیع و بار دلق بوده حکایا عجیب  
 از ابادی و وفور ارباب دول و وسعت معیشت از آن دوران عصر کنند اگر چه  
 دوران زمان که من دیدم طباع خلایق افسرده و کل نشاط همگی ترمرده بود لکن  
 بهر حال جمعی از اغزه سکونت داشتند چند سال متوالی در موسم زمستان -  
 و بادوران نواح پدید آمد و هر ساله خلقی ابنوه تلف شدند اکنون که بالمره ویران  
 و از آن بجز نامی باقی نیست و تا حال و با منقطع نشده است ریاست آن به  
 مبارک الدوله که اسم ریاست بر او اطلاق میشد تعلق داشت زمام مهام امور <sup>حایا</sup>  
 در ایالت انگلیس و با او موافق میدادند که معیشت او میگذاشت مردی ساده  
 لوح با اخلاق بود نیابت او بمیر محمد رضا خان مخاطب بمنظر خبک که از سادات  
 عقبه شیراز و بفهم و فراست وجود و سخاوت ممتاز و در تاریخ دانی و قدر شناسی  
 از باب برنده ای انبار می نمود مفوض بود و از ابتدای جلوس مبارک الدوله  
 ریاست ارضی تا این زمان رفق و فتن بهمت آن سرکار و سوال و جواب  
 با انگلیسیه <sup>بسی</sup> بیگم تعلق دارد وی زوجه جعفر علیخان پدر مبارک الدوله  
 و نه مادری اوست هر چند از خاندان نجاست و اصالت نیست و خواننده بود  
 که جعفر علیخان با او فرقیه گردید و گاه داشت لیکن فیاض متعال <sup>ب</sup> اواخر برود

بر روی او گذشته بهوش درای و تدبیر و استقلال مزاج از بسا از مردان خردمند  
 بهتر است و اکلویه عزت و احتشام او را بیشتر از دیگران منظور دارند و سید  
 عالیجناب را در آن شهر او بالتماس بگنجداری او به سبکو خدمتیها سے آن  
 ضعیف و خواجہ سہ اسے کہ داشت اعتبار علیجان نام کہ از بنگان و اختیار  
 مانہ بود اقامت نمود و سلسلہ ارادتشان تا بودند منقطع نگرددید و حال نیز  
 سید محمد حسین پسر وسطی انحرصوم کہ در آن شهر است نزد یکم معظمتہ با احترام است  
 جمعی کثیر از قریبانشہ در آن شهر سکن داشتند از اجملہ سید محمد خان مخاطب  
 شیرخنگ بود الاسادات کہ مانثانان و در انقلاب نادر شاہی و استیلای  
 روی با بخند و دہنہ افتادہ ہر شد اباد و ارد و بدرجہ حکومت صاعہ گردید  
 مرد سے ہیم و با سکنین و وقار بود بعد از چند سے کہ ب حکومت و عزت در این مملکت  
 ماند در آخر عمر روانہ مکہ معظمہ و از آنجا بجایر حسین مجاور شد و در آن مکان  
 ملائک مطاف آرمید۔ دیگر شیخ سلیمان بحر اسے کہ در فقہ و حدیث  
 ہدایتش بحال و از مقدسین روزگار بود بہ عزت و احتشام در آن شہر۔  
 نیز سیت بقصد عود بوطن مالوف برآمدہ در چہرہ مرکب تیز رفتار عمر او  
 نسکی نمود در گذشت رحمت اللہ علیہ ہمہ را با من السن بدید آمد و اعظم در و سنا  
 تکلیف بکہ خدائے و خواہان نسبت شدند و ضمناً مال و جاہ خیر نمودند +

شیرخنگ

شیخ سلیمان بحرانی

که خدای

و مرا این کار اگر چه در وطن شاق بود تا بعزبت سیماهندستان چه رسد  
 و چیزے که در محبت منگینہ اختیار تامل در این دیار بود لیکن حکم تقدیر و مشیت  
 ایزدی که اذآراد الله شیاہیا اسبابہ و نیز چون تفرّد خاصہ  
 ذات کہ در کار احد و بجز مخصوص پروردگار صمد است و بجز او جل عظمتہ بہ  
 تنہائی سزاوار نیست و احادیث ائمہ اطہار صلوات اللہ علیہم انوار اللیل  
 و اطراف النهار در ستایش کہ خدایک و مذمت تنہائے زیادہ از حوصلہ  
 شمار است عمزادہ عالمیقام راجبہ قدسیہ بود و اورا کفوی یعنی نمودگی را  
 جو ابدادہ بخص صلہ ارحام پرورد سے بتاریخ شعبان ۲۰۵ شہ با اول نسبت بسیار  
 آمد و چون این کار صرف بر رضای او جل قدرتہ بدون شائبہ انفرادی و بجز  
 بعمل آمد اصناف مضاعف اچہ روز ساد و عطا از مدارج دنیوی مینمودند باند  
 مہلتی میر کرد و سبحان العالی لما یرید بعد از ستہ چار ماہ خود با متعلقان  
 عود بکلکتہ و در اینجا اقامت نمودم و چون ماندن در این دیار بچوخت اوقات  
 مانوس طبع و مطلع نظر بود بعبارت جا و مکان و ساختن خانہ نیر و احم و بجا  
 عاریہ کہ بکرایہ میماندم بسر میردم و انزبان انوی معظم و اعظم دکن رخصت  
 عود بہ وطن مینداوند تا عمری در این دیار شناخت آثار برایگان بر باد رفت  
 از قضا ساکن ہندم نہ ز حرص و نہ ز ایزد کس نیارد بچہان بجز دن با تقدیر میر

پیر میسج اللہ بسم

پیر میسج اللہ نامی مردم شاه جهان آباد میرشد آباد سکونت داشت - لود  
 ساله عمر را تحصیل نجوم باخته و بدرستی ان لیبی نفس سوخته و کد اخته و بخر سر پایه  
 قلیل ازان علم چیزی نیندوخته بود زیچ محمد شاهی و رصدی که چیت تنک  
 بسته بود نزد او دیدم و بنظر اجمالی در او روم طول بسیار سے داده که بسم  
 زیر دست بد شواری در عرض یکسال تقاوم کیا که کواکب را بالوازم ازان  
 استخراج کند خطای که از صدر بنده ان النغ خانه در تقویم زحل سرزوده است  
 با بلع سیاق درست کرده است شنیدم که همان رصده بنده ان بعد از بسبن  
 انرا تسبیل کرده اند که با سالی ازان استخراج تقاوم تواند شد و نزدیک  
 موصوف بود با اینکه مرغ روحش در پرواز مدارج و اپین خانه روشن میکرد  
 از خست و ضنت بمن ننموده و انرا مخفی داشت و بسبب فاصله در گذشت  
 اکنون شمه از عادات و حالات مردم این دیار نگارش رود مردم شاه  
 جهان آباد که دار السلطه است بسبب تسلط مغولیه داشت و امرای ذلک  
 که در ان سرکار بمناصب عظیمه سر بلند بوده اند زبانی مرکب از عربی و فارسی  
 و ترکی و هندی اختراع نموده اند که انرا ریخته و زبان اردو گویند در تمام  
 کشور و جمیع قلمرو ان زبان کما بیش رواج دارد و فصاحت لغت تکلم کنند  
 و ما بفر هر که ام از صوبه حیات را زبانی عظیمه است که یکی زبان دیگری را

عادت بندوان

نمی فهمد و گاه هست که در یک صوبه فرق مختلفه باشد و هر یک بطوری حرف  
 زنند که دیگری نفهمد و هنوز در اعیاد بسیار است از آن جمله یکی خاصه <sup>است</sup> بگاله  
 که بجز در آنجا در صوبه جات دیگر رسم نیست و آنرا خرج پوجه نامند پوجه <sup>بمعنی</sup>  
 پرستش است و آن چنان است که در آن زمان در کدزنا و میدان و  
 چهار سو چوبی بلند و قومی که در بلندی زیاده از سمیت زرع شاهی است  
 در زمین فرو برند و محکم استوار کنند که حرف سنگستن و افتادن نباشد  
 و تخمه مدور از وسط سوراخ کنند و بر سر آن چوب محکم بندند و بر آن چوبی دیگر بقدر  
 سه چهار ذرع بنهند و این چوب نیز سوراخی در وسط دارد که بر آن چوب بزرگ  
 عرضاً نصب است و در طرف چوب کوچک ریسمانها بندند که تا زمین رسند  
 بر یکیر آن ریسمان چند قلاب بزرگ مانند شست ماهی گیری نصب است  
 و یکسر دیگر خالی است مرتاضین بقصد ثواب چند روز قبل تقلیل غذا و ترک  
 روغن و نمک و ترسته کنند تا روز سیاد خود را را بشویند و بر جیب و دامان  
 مقداری از سیوه و پان و دودنه قطعه جالونان پرند از قبیل کبوتر و کبک  
 بردارند و بر نیوان چوب آید بر اهرم بریدن بر سینه او از کمر تا شانه آن قلابها را  
 که بر آن ریسمان اوخته اند برک و بی پوست و گوشت فرو برند مانند کوشی  
 که بقلاب زنند و ریسمان را بالا کشند بجای که محاذی سر چوب رسد و او معلق



و او معلق او بخت ماند مردم از پایش سر و دیگران ریمان را گیرند و بچه خاندان او  
 از بالا بگیرد شش بر آید و خواند ز گه کند و آنچه با خود دارد از میوه و پان بروم  
 اندازد و کلوی جالوزان را از دندان فشارد و خون آنها خورد و مرده نیم بل  
 که شدند بدوستان خود دهد و مردم آنچه از او رسد تبرک دانند و بگنجد آرند  
 قرب دو ساعت بدین پنج خرج خورد و بزیزاید و دیگری شروع کند و گاه باشد  
 که رگ و بی پاره شوند و بزیزافتند و هلاک شود و کسی را چنین در زمره شهیدها  
 و پاکان خلص دانند دیگر روزی معین است که بر ایامه معرکه ارانی کنند  
 و اطفال ساده را رخت زمانه پوشانند و هر هفت کرده آریند و بر نفس  
 و باز سے داد آرند از قبیل صنعان بازی جمعی عاشق شوند و برخی معشوق  
 و قصه عشق و عاشقی و اشعار عاشقانه بنمونه و آهنگ سر آید و حرکات عاشقانه  
 و معشوقانه کنند مردمان تماشا می دادند و شیدا هر کس نزدیکی از آنها که در نظر  
 گرفته است رود و سرمایش بندد چیزی سے نقد باو دهد و این نیز خاصه بگاله  
 و از اعیان بزرگست و دیگر از اعیان بزرگ این کشور که در تهای قلمروان را گیرند  
 رت جاتره است که در آخر موسم باران شود رت چیزی است که بران  
 چهار پایه عراده نصب کنند و کاوان کشند از قبیل تخت روان و جاتره  
 بسختی پرستش و این عید را در سیرام پور بگاله و در پونه بهتر از جاناتی دیگر گیرند

رضن همین بگجان

رت جاتره